

سزای قروت آب گرم

حکایت از مثنوی معنوی

عهده ای از جوانان باهم دوست بودند ، تصمیم گرفتند ، برای ماجراجویی به هندوستان سفر کنند. اسباب و وسایل خود را جمع کردند . بسوی هند حرکت کردند.

آنها پس از روز ها مسافرت به هند رسیدند ؛ خسته و گرسنه زیر درختی ، به استراحت پرداختند . همه آب و غذایشان تمام شده و شدید گرسنه بودند ؛ اما در آنجا چیزی را برای خوردن نیافتند .

در آنجا مردی را دیدند که از دور بسوی آنها می آمد ؛ وقتی نزدیک شد ، جوانان از او پرسیدند : " آیا در این اطراف ، چیزی برای خوردن پیدا می شود. "

آن مرد که فردی بسیار زیرک بود ، به آنان گفت : " اگر خیلی گرسنه هستید ، می توانید از گیاهان این اطراف برای خوردن ، استفاده کنید ؛ چیز دیگر اینجا پیدا نمی شود تا خودتان را با آن سیر کنید. در این حوالی ، فیل های زیادی وجود دارد؛ اگر بچه فیلی را دیدید ، به شما تأکید می کنم ، مبادا او را بکشید و گوشتش را بخورید؛ زیرا فیل ها موجودات بسیار باهوشی هستند و مادر آنها می تواند تشخیص بدهد چه کسی فرزندش را خورده است و انتقام سختی خواهد گرفت . من توصیه می کنم که به خوردن همین برگ ها و گیاهان قانع باشید اگر بچه فیلی را دیدید او را شکار نکنید . "

با گیاه و برگ ها قانع شوید در شکاری پیل بچگان کم روید !

مرد دانا ، این سخنان را گفت . او بر حرف های خود تأکید و سپس با آنان خداحافظی کرد و از آنجا دور شد . وقتی مرد دانا ، از آنجا دور شد؛ آنان مدتی باهم حرف زدند و هر لحظه گرسنه تر می شدند .

در این هنگام ، آنان در کنار راهی ، بچه فیل کوچک ، را دیدند ؛ سن و سال خیلی کمی داشت ؛ اما چاق و پرگوشت بود .

ناگهان دیدند ، سوی جاده ای پور پیلی ، فربهی ، نوزاده ای

دهان شان آب افتاده بود . آنان می خواستند کباب خوشمزه درست کنند و دلی از

عزا در آورند .
یکی از همراهان که به حرف های آن مرد دانا ، خوب گوش داده بود ، رو به دوستانش کرد وگفت : " از فکر آن بچه فیل بیرون بیآید ! بنظر من ، بهتر است ، مقدار گیاه وبرگ خوردنی ، پیدا کنیم و بخوریم ! "
یکی از آنان گفت : " برو بابا ! مگر ما گاویم که برگ و گیاه بخوریم ! بهتر است به فکر کبابی خوشمزه باشیم . "
اما همان فرد دوباره گفت : "مگر آن مرد دانا سفارش نکرد که به هیچ وجه به گوشت بچه فیل لب نزنید ، این کار خیلی خطر ناک است !"
یکی دیگر از دوستان گفت : " کدام مرد دانا ! ... او یک دیوانه بود ! ... تازه ما الحان گرسنه ایم ! و میخواهیم کباب بچه فیل بخوریم ! اگر تو کباب دوست نداری ، برو برگ و گیاه بخور ! "
پس از این حرفها ، آنان به سمت فیل کوچک حمله کرده و او را کشتند ؟ گوشت آنرا کباب کردند وکل بچه فیل را یکجا خوردند .

اندر آفتادند ، چو گرگان مست پاک خوردندش ، فرو شستند ، دست

اما آن جوانی که مخالف بود ، حتا لب به گوشت آن بچه فیل نزد ، حتا هنگام خوردن به دوستانش نزدیک هم نشد .او از برگ درختان برای خود ، غذای فراهم کرد و خورد ؛ او کاملن سیر نشد و کمی گرسنگی در وجودش باقی مانده بود.

دوستانش پس ازینکه گوشت کباب شده ، را خوردند ، درگوشه وکناردراز کشیدند و به خواب رفتند ؛ اما او در گوشه ای بیدار مانده و مشغول نگهبانی بود ؛ او هنوز پند آن مرد دانارا به یاد داشت که نباید از گوشت آن بچه فیل بخورد ؛ پس می ترسید که مبادا مادر فیل سربرسد .

ساعتی گذشت ناگهان متوجه شد که از دور فیل عظیم جثه و خشمگین به سوی آنان می آید . خیلی ترسید و درجایش میخکوب شد ؛ فیل باخشم بسیار نزدیک و نزدیک تر می شد . جوان از ترس ، آب دهانش خشک شده بود و نه می توانست از جای خود حرکت کند ، کمی ناله و فریاد کرد که دوستانش را بیدار کند ؛ اما گویی آنان به خواب مرگ فرو رفته بودند ؛ فیل ابتدا به او نزدیک شد ؛ کمی دهانش را بویید و بعد سراغ دیگران رفت ؛ او دهان و بدن هریکی از آنان را بو کرد تا ببیند دهان کدام یک از آنان بوی بچه اش را ، می دهد .

بی شک او مادر همان فیل کوچک بود . بعد از اندکی ، آن فیل خشمناک یک به یک ، آن کسانی که فرزندش را خورده بودند ، باخشم نابود کرد و ازبین برد و از هیچ چیزی هم ترسی نداشت .

در زمان ، او یک به یک را زان گروه می درانید ونبودش ، شکوه

فیل همه را نابود کرد. فقط آن جوانی که از گوشت فیل نخورده بود ، سالم ماند .

نتیجه :

مولوی بزرگ بادرک عمیق از کردار و سجایایی اخلاقی و مراتب مراعت و مناعت و قناعت افراد روزگارش ، موعظه فوق را برای نسل های آینده درافشانی نموده است .

رویگرد های علمی و اخلاقی ، عبرت و اندرز مولانای بزرگ آینه ایست که تعارض و تداخل و ناهمگونی های عصرش را به امروز و فردا منعکس میسازد. تفکر و اندیشه مولوی تنها در این بسنده نیست که بگویم ، او ده ها هزار بیت سروده و یک شاعر توانا ، نستوه و خلاق و تیز بین است. چنانچه که خود می فرماید :

سر حلقه بزم و بادیه جویم کردی
بازیچه کودکان کویم کردی

زاهد بودم ترانه گویم کردی
سجاده نشین با وقاری بودم

بلکه اندیشه ای مولوی تجلی از حقایق هستی در پهنه ارتباط اشیا ، از بودن تا شدن است. که او پیوسته این اسلوب را در بیان رویکرد های فکری خویش در عرصه های : فلسفی ، اخلاقی ، ادبی ، زیباشناسی ، جامعه شناسی ، ... ؛ در نظر داشته است . اندیشه ای را که او به جهان از خود بجا گذاشته ، ناب ترین جوهری است که به باغستان معرفت بشری آب صاف ، میوه نجابت ، و سر سبزی اصالت ، بخشیده است .

او در این داستان تلاش ورزیده که واژه " اراده " را در مناسبت با " سلوک رفتار " انسانی در چاچوب امورات جامعه مورد باز شناختی قرار بدهد . و هدفش همان شناخت حق و قبول حق و عمل حق بینانه در سلوک رفتاری انسان است .

– اما بصورت ویژه در این بحث ، موعظه مرد زیرک ، قانون وضع شده آن شهر است .

از منظر انسانی ، جوانان مسافر به موعظه مرد زیرک ، ارج نگذاشتند و آنرا اجابت نکردند .

و نورم های اخلاقی و عاطفی را در پیدا کردن و خوردن غذا مراعات نه نمودند . و قوانین و اساسات معمول شهر را اطاعت نه کردند .

قناعت را بر تعرض ترجیح دادند . و به پیروی از حرص و آزشکم ، دست به

چپاول ، قتل و کشتار ، خشم و خشونت ، زدند .
وبالین کار ناعاقبت اندیشانه جوانان ، زندگی خود و بچه و خانواده فیل را به
خاک و خون ، یکسان نمودند .

درودا که ! مولوی بزرگ بگونه ای در تشبیهات و استعارات ، حقایق حوادث
زندگی انسان را بصورت کل و سرنوشت " بچه فیل " را بصورت خاص قلم
می زند .

درد و تألم اجتماعی ای که روح و روان مولوی رادر زمانش رنج و آزار می داد .
با تأسف که اعمال چنین تألم و درد در عصر ما به کار روزمره اربابان قدرت
تبدیل شده است .

امروز در کشور ما نه تنها بچه های فیل کشته می شوند ؟ بلکه هزاران هزار
انسان بی گناه ، انسان با اصالت ، انسان با کرامت ، انسانیکه در قرآن پاک ،
خداوند به او صفت اشرف مخلوقات را اعطاء فرموده است - " وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا
بَنِي آدَمَ " .

یعنی همان انسان با شرف و حرمت مدار ، از طرف گروه های ریظرف مسلح -
بی رحم ، حرمت ناشناس ، عقب گرا و وابسته به نیروهای تمامیت خواه دولتی ،
و به اصطلاح اپوزیسیون ، شعورانه ، بی باکانه ، هدفمندانه و ظالمانه کشته می
شوند ، بقتل می رسند ، مورد تجاوز و تعرض و غضب و غارت قرار می گیرند .

مردم ما آگاه باشند . و از درس های انسانی و اخلاقی ناب مولوی بهره گیرند و
آنها چراغ راه خود قرار دهند و مشاهده نمایند که چطور در این داستان : یک فیل
بی واسطه موفق شد که مجرمین و قاتلین جگر گوشه خود را به کیفر اعمال شان
برساند . اراده و تصمیم او بود .

بتأسی از بررسی ماهوی این داستان ، مردم و ماتم زده گان سرزمین ما لطف
بفرمائید ؛ ارزش بکار گیری تصمیم و اراده ، قدرت و توانمندی ، خود را بشناسید
. و آن را حربه ای در شکستادن کمر قاتلین جگر گوشه های میهن ، آزمایش
نمائید . دیگر به هر شخص بی کفایت ، بی باک ، بی تفاوت ، بی برنامه ،
و ناآگاه از مسایل ملی و بین المللی : مدیریت : اقتصاد و سیاست و فرهنگ میهن
را دو دسته ، تحفه ندهید .

سلاح انتقام شما یک " ورقه رای " شما است . و آن " ورقه رای " را بر
شخصیتی بدهید ، که به اصالت و نجابت انسان و همسنگی و مرد وزن متعهد و
پایبند بوده و به صلح و ثبات ، آزادی و استقلال ، همبستگی و عدالت اجتماعی
اعتقاد و باور علمی ، اخلاقی و انسانی داشته باشد .

به امید آن روز

بصیر کامجو